

## فلسطین، صحنه آزمون الگوهای ناکارآمد مبارزاتی<sup>۱</sup>

عبدالقادر یاسین  
ترجمه: شیما صابری  
منبع: القدس، شماره ۱۳۸

### ◆ اشاره

متن حاضر به مناسبت سالگرد اشغال فلسطین که در کشورهای عربی به «یوم النکبة» معروف است، نوشته شده است.

این متن در نوع خود، نگاه جامع و قابل قبولی از آسیب‌شناسی وضعیت اعراب در قبال صهیونیسم، به هنگام تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی ارائه کرده است؛ آن‌گاه که دیدگاه‌های ملی و چپ‌گرا با تمام

---

۱. در فرهنگ فلسطین و کشورهای عربی، روز اعلام برپایی رژیم صهیونیستی در ۱۴ می ۱۹۴۸ آن‌قدر مصیبت‌بار بود که واژه نکبت به آن اطلاق گردید و هرساله «یوم‌النکبة» برای آنان یادآور پدید آمدن نکبتی بوده است که تاکنون با آن سردرگریبان‌اند. مترجم در این مقاله، واژه نکبت را مصیبت ترجمه کرده است.

سوابق و داعیه خود، از جبهه ضدصهیونیستی ناکام بازگشتند؛ آن‌گاه که غیرت و صلابت عربی در مقابل ترس و زبونی یهودیان به‌زانو در آمد.

تنها ملاحظه وارد بر متن حاضر، فقدان درک و فهم نویسنده از قدرت و ظرفیت اسلام در مواجهه با جبهه صهیونیستی پس از موفقیت‌های اسلام‌گرایان به‌ویژه جهاد و حماس در فلسطین و حزب‌الله در لبنان است. البته شاید این درک و فهم وجود داشته باشد ولی تکبر و عدم شجاعت و اعتراف به جایگاه ایران اسلامی در تحقق ایده مذکور مانع از اصلاح این شکست تاریخی است.

اعراب با علم دقیق به دلایل زوال و انحطاط مفرط خود در قبال مشتی یهودی دوره‌گرد، همچنان به مسیر ملی‌گرایی و چپگرایی اصرار دارند و حال آنکه قدم اول در راه مبارزه با صهیونیسم، خود شکستن و خود ساختن واقعی با ابزار و لوازم حقیقی است. در این مسیر، اسلام تنها راه عزت مسلمانان و راه رهایی از تمام اشغالگری‌هاست.



مصیبت فلسطین همچون صاعقه‌ای بر کشورهای عربی نازل شد و آنها را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد. از اینجا بود که قدرت‌های سیاسی و اندیشمندان عرب تلاش گسترده‌ای انجام دادند تا عواملی را که سبب به‌وجود آمدن چنین مصیبتی بود بشناسند. طبیعی است که آرا و اندیشه‌های موجود در این عرصه، گاه با یکدیگر در تضاد باشد همان‌گونه که اندیشمندان این عرصه نیز با یکدیگر متفاوت‌اند.

ویژگی‌های اندیشه عرب

مصیبت فلسطین، زمانی رخ داد که جهان عرب همچون امروز با مشکل بحران هویت مواجه بود. اندیشمندان عرب هر چه می‌کوشیدند تعریفی از خود ارایه دهند با بن‌بست مواجه می‌شدند و شکاف بزرگی بین اندیشه و عملشان به‌وجود آمده بود؛ به‌علاوه، ناباوری عمیقی در جهان عرب رخ می‌نمود. بحران هویت عربی در جستارهای زیر متجلی می‌گردد:

۱. خوراک و پوشاک مورد استفاده اعراب از کشورهای استعمارگر غربی وارد می‌شد یعنی

همان کسانی که عرب‌ها با آنها مبارزه می‌کردند؛

۲. اعراب برای وارد کردن تکنولوژی از غرب به جای پرداختن به علم‌آموزی بیش از حد شوق دارند که این امر بیانگر عمق وابستگی آنهاست. از دیگر اقدامات آنها تأسیس نهادهای فرهنگی و رسانه‌ای است که در تعارض با یکدیگر عمل می‌کنند و عملکردی دور از منطق دارند؛

۳. ضعف احساس همبستگی بین دولت و ملت و وجود رابطه‌ای شکننده بین این دو؛

۴. بحران اعتماد بین دولت و ملت.

پیشینه تاریخی اختلاف طبقاتی در سرزمین‌های عربی تحت حکومت عثمانی با ظهور طبقه اشراف به قرن هفدهم می‌رسد. در این دوره دو قدرت اقتصاد و سیاست برای مدت دو قرن در انحصار این طبقه بود که این انحصار با افزایش نفوذ غرب در این منطقه تحکیم گردید و مفهوم سنتی سازمان‌های اجتماعی را که بر پایه «اسلام به عنوان دین و دولت» استوار است متزلزل ساخت؛ این امر سبب شد بحران هویت، مشارکت اجتماعی و جایگاه ارزش‌ها تشدید گردد.

تمامی این امور در بلندپروازی‌ها و سرکشی‌های اشراف‌زادگان حاکم، ظهور گروه‌های سری و غیرسری در شام که هم‌زمان با پایان حکومت عثمانی تشکیل شد، متجلی می‌شود.

حکومت جدید انقلابی‌ها ۱۹۰۸م در استانبول که متشکل از نیروهای اداری، نظامی و صاحبان اندیشه بود در صدد برآمد قدرت را به‌دست گیرد تا بتواند شیوه حکومت سنتی گذشته را حفظ کند. اما در سوی دیگر زمینداران، بازرگانان و کارمندان حکومت سعی می‌کردند عامه مردم را برای رویارویی با حاکمان آماده کنند. در اینجا نکته‌ای آشکار به‌چشم می‌خورد؛ یعنی اشراف‌زادگانی که نظام اجتماعی قدیمی را مردود می‌دانستند و آن را تغییر داده بودند همان کسانی بودند که زمینه را برای ظهور اندیشه‌های جدید فراهم کردند.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه در این مجال آن است که اندیشه عرب، همچون دیگر مسائل جهان عرب،

۱. کمیته اتحاد و ترقی با حمایت اعضای مخفی و یهودی خود که در سالونیک رشد یافته بودند، انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه‌ای جوان را سامان دادند که به‌زعم عده‌ای، کودتای یهودیان دونه‌ای بودند که پیش‌تر از این سلطان عبدالحمید با جواب رد در مقابل زیاده‌خواهی‌های هرتزل، مطامع صهیونیستی آنها در تشکیل دولت یهود را ناکام گذارده بود.

دستخوش تغییرات مستمر شد، اما روند این تغییرات تحت تأثیر بیگانگان قرار داشت؛ این بحران فکری در لایه‌های عمیق‌تر خود از آشتی دادن سنت و تجدد ناتوان بود.

### ◆ اندیشه دینی و مصیبت فلسطین

آمفی‌تئاتر دانشگاه سوریه در دمشق در بعدازظهر ۱۹۵۱/۷/۲۳ شاهد سخنرانی ابوالحسن علی الحسنی‌الندوی نماینده جامعه اندیشمندان هند بود. این جلسه با حضور دکتر معروف الدوالیبی رئیس وقت مجلس نمایندگان سوریه، دکتر قسطنطین زریق رئیس دانشگاه سوریه، اساتید، دانشجویان، جوانان و چهره‌های مطرح آن زمان برگزار شد.

در این سخنرانی، الندوی دلایل بروز مصیبت فلسطین را بررسی کرد و اظهار داشت که قسمت عمده مسئولیت چنین حادثه‌ای متوجه پیشوایان و رهبران عرب است؛ چراکه آنان حق امانتی که مردم به آنها سپردند یعنی حکومت را به‌جا نیاوردند و مرتکب خیانت شدند و با سرنوشت ملت‌هایشان بازی و حق آنها را پایمال کردند. بالاتر از همه آنکه وجدانشان نیز آنها را سرزنش نکرد. آنها نیز به فریبکاری، بی‌مسئولیتی و منفعت‌طلبی‌های خود ادامه دادند گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. الندوی، ملت‌های عرب و مسلمان را هم در قبال فاجعه‌ای که پیش آمده بود و اتفاقات پیش و پس از آن بی‌تقصیر نمی‌دانست؛ چراکه آنها با بی‌مسئولیتی، خودمحوری، کوتاهی و صرف نکردن جان و مال و نیندیشیدن در امور خود و اکتفا کردن به مسائل روزمره زندگی، کرامت انسانی خود را از دست دادند.

الندوی دلایل پیش آمدن مصیبت فلسطین را در سه محور خلاصه می‌کند:

۱. ضعف انگیزه درونی برای فداکاری و ایثار در راه عقیده؛
۲. غلبه عقل مصلحت‌اندیش بر عواطف انسانی و پرهیز از تن به خطر دادن؛
۳. نبود یک شخصیت مرکزی که اندیشه و عواطف خود را صرف این موضوع کند و بر همه جوانب آن آگاه باشد و برای حل آن همت گمارد.

یکی از برادران مسلمان که در سال ۱۹۴۸ در صف داوطلبان اخوان المسلمین مصر جنگیده بود، سخنی گفته بود که در می ۱۹۵۰ در همه جا منتشر شد؛ او علت این شکست را در فساد و ناآگاهی نظام‌های عربی و عدم اعتماد ارتش‌های عربی به رهبران سیاسی که زمام خود را به استعمارگران بیگانه سپرده‌اند می‌دانست. به گونه‌ای که این ارتش‌ها در جبهه داخلی دچار سردرگمی شدند و پایگاه نیروهای مردمی را از دست دادند که این امر شک و بی‌اعتمادی بین ملت و دولت را تشدید کرد و از روحیه، توان و آمادگی آن می‌کاست.

با پذیرش آتش‌بس از سوی سردمداران عرب و با فراگیر شدن موج بی‌مسئولیتی و خوشگذرانی و لذت‌طلبی در ارتش به‌بهانه تفریح، تمامی این مشکلات تشدید شد. علاوه بر این نظامیان عرب که مشکل مردم فلسطین را می‌دانستند به جای آنکه در کنار آنها بایستند خود را از آنان جدا کردند. اختلافات داخلی عرب‌ها را نیز که در عرصه‌های نظامی رخ می‌نمود باید به این موارد افزود. همین امر باعث شد شکاف‌های عمیقی در این عرصه ظاهر شود که دشمن نیز از آنها بهره‌برداری کرد.

این جهادگر عضو اخوان المسلمین به درس‌هایی که از این رویداد گرفته بسنده نمی‌کند و معتقد است باید به درس‌ها و خطاهای گذشته چشم بگشاییم و از آنها تجربه نظامی کسب کنیم. در اینجا باید به ضرورت ایستادگی در مقابل رژیم صهیونیستی اشاره کنیم؛ بقای اسرائیل خطری است که کشورهای همسایه‌اش را تهدید می‌کند و دفاع ما از فلسطین به منزله دفاع هم‌زمان از مصر، سوریه، اردن و حتی حجاز (عربستان فعلی) است. از این‌رو شریف، مبارز جبهه اخوان المسلمین بر ضرورت اصلاح نظام حاکم بر کشورهای عربی و تحمیل محاصره اقتصادی به اسرائیل، اقدام به جنگ چریکی و آموزش مبارزان واقعی با تربیت اسلامی تأکید می‌کند؛ چراکه انسان عنصر سرنوشت‌ساز هر جنگی است اما در عین حال سلاح هم نیست. این امر امت عربی اسلامی را بر آن می‌دارد که به سازماندهی خود بپردازد و شرایط سیاسی، اجتماعی و نظامی خود را برای وارد شدن به جنگی طولانی‌مدت آماده کند. این مبارز از ضرورت رویارویی با صهیونیسم که بر پایه یهودیت ساخته و پرداخته شده

سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که امت اسلامی باید برای این رویارویی یکپارچه عمل کنند. اما همه اینها در گرو دستیابی به شناختی دقیق از دشمن است تا بتوانیم خود را برای نبردی سخت و طولانی آماده کنیم؛ نبردی بین دو تمدن که ناگزیر یکی باید بر دیگری غلبه کند و راه حل‌های گوناگون و سازش‌های ناقص و نخ‌نماشده در آن مؤثر نمی‌افتد.

**حزب بعث بین فساد داخلی سوریه و عراق و ناتوانی از رویارویی جدی با خطر صهیونیسم در فلسطین که درصدد بود به کشورهای دیگر نیز راه یابد، سردرگم بود**

این مبارز، خواهان سازماندهی نیروهای نظامی، وارد کردن اسلحه از هر جای ممکن و تأسیس کارخانه‌های تسلیحاتی در کشورهای عربی است که این امر خود مستلزم حضور رهبرانی قدرتمند و مخلص و شهروندانی آزادیخواه است که به سلاح اندیشه و تفکر سلیم مسلح باشند.

#### ◆ مصیبت فلسطین و اندیشه ملی

گروه‌های مختلف ملی‌گرای عرب، مسئله فلسطین را مسئله‌ای عربی می‌دیدند و ملت‌های عرب را در قبال آن مسئول می‌دانستند، بنابراین طبیعی بود که این گروه‌ها با وجود تفاوت در دیدگاه، هدف و تاکتیک‌های خود، آزادی فلسطین را در یکپارچگی و اتحاد جهان عرب بدانند. حزب بعث و ملی‌گرایان عرب خواهان آزادی کامل تمامی سرزمین‌های فلسطینی بودند در حالی که جمال عبدالناصر به‌طور مستقیم به چنین هدفی نمی‌پرداخت و هر از گاه حتی برای قبول سازش اعلام آمادگی هم می‌کرد. به احتمال قوی این تفاوت از آنجا ناشی می‌شد که جمال عبدالناصر ریاست یک حکومت را بر عهده داشت در حالی که بعث و ملی‌گرایان عرب به صورت تشکل حزبی باقی مانده بودند و نتوانسته بودند در هیچ‌یک از کشورهای عربی به

حکومت برسند تا سرانجام در بهار ۱۹۶۳ حزب بعث در عراق و پس از آن در سوریه به قدرت رسید.

### حزب بعث

تب و تاب قضیه فلسطین در پس پرده تبدیل «بعث» از حزب به گروه نقش داشت. این حزب در آوریل ۱۹۴۷ اعلام موجودیت کرد. اما حزب بعث بین فساد داخلی سوریه و عراق و ناتوانی از رویارویی جدی با خطر صهیونیسم در فلسطین که در صدد بود به کشورهای دیگر نیز راه یابد، سردرگم بود.

بنابراین طبیعی می‌نمود که این حزب فعالیت‌های تبلیغاتی خود را در قالب چاپ و نشر بیانیه و مقالات رهبران این حزب افزایش دهد. از زمان اجرای طرح تقسیم فلسطین و بعد از آن، این بیانیه‌ها در محکومیت دولت‌های عربی به علت عدم حمایت از فلسطین و ناتوانی و ناکارآمدی آنها در برابر این مشکل، صادر می‌شد. این کوتاهی‌ها در بسیج نکردن نیروهای مردمی عرب برای این قضیه، کاهلی دولت‌های عربی در گفت‌وگو با یکدیگر و بسنده کردن به سخنرانی در مورد آمادگی برای رویارویی جدی با اسرائیل بدون اقدام به چنین کاری تجلی می‌یافت. نبود دموکراسی و آزادی در کشورهای عربی، نبود سلامت فکر و اندیشه و عمل منظم، اهمال در تلاش برای وارد آوردن ضربه به منافع غرب در کشورهای عربی به‌ویژه نفت، مسلح نکردن فلسطینیان با هدف جلوگیری از جنگیدن آنها، اهمیت ندادن اتحادیه عرب به تحریم کالاهای صهیونیستی، آشفتگی عرب و دست روی دست گذاشتن و به انتظار بیهوده نشستن، بر باد دادن توانایی‌ها و امکانات، بسنده کردن به دفاع به جای حمله و از هم گسیختگی جبهه داخلی کشورهای عربی در مقابل یهودیانی که به جدیدترین علوم آگاهی داشتند و تمامی توان خود را بر کار گروهی و تلاش دسته‌جمعی صرف می‌کردند و دموکراسی‌ای که از آن بهره‌مند بودند را باید به موارد قبلی افزود. صهیونیست‌ها در مقابل مردمی بودند که منتظر مرحمتی از جانب سردمداران خود بودند تا چیزی برای خوردن و کار کوچکی برای گذران زندگی داشته باشند و در پی بازی‌هایی باشند که حاکمانشان برای آنها ترتیب داده‌اند تا به دنبال خوشگذرانی

بروند.

در تاریخ ۱۹۴۸/۱/۲۶ فرماندهی حزب «بعث» فرمانی صادر کرد که به موجب آن تمامی اعضای حزب، در راه فلسطین رزمنده محسوب می‌شدند. پس از آن حزب اولین گردان مسلح را به مرزهای فلسطین فرستاد و هم‌زمان دفتر مرکزی خود را نیز در فلسطین تأسیس کرد و نام «دفتر دایمی فلسطین» را برای آن

برگزید. به گفته یک نویسنده پیشرو مصری، حزب بعث به‌خصوص در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ و در مقایسه با سایر احزاب و حتی نیروهای غیرحزبی به شکلی روشن‌تر، آگاهانه‌تر، ملی‌گرایانه‌تر و مناسب با زمانه و عصر خود به مسئله فلسطین پرداخت.

از بررسی مقالاتی که رهبران بعث به رشته تحریر درآوردند چنین بر می‌آید که آنها هم ریشه مصیبت فلسطین را در نبود حکومتی مردمی در کشورهای عربی و بر

از بررسی مقالاتی که رهبران بعث به رشته تحریر درآوردند چنین بر می‌آید که آنها هم ریشه مصیبت فلسطین را در نبود حکومتی مردمی در کشورهای عربی و بر سر قدرت بودن حکومت فئودال می‌دانستند؛ حکومتی که ملت را محدود و به صهیونیست‌ها و استعمارگران خدمت می‌کرد

سر قدرت بودن حکومت فئودال می‌دانستند؛ حکومتی که ملت را محدود و به صهیونیست‌ها و استعمارگران خدمت می‌کرد.

به این ترتیب حزب بعث، نظام حاکم در کشورهای عربی را مسئول مصیبت فلسطین می‌دانست چراکه در مقابل جوانان عرب که برای فلسطین و علیه نظام‌های فئودالی و طبقه اشرافی (که راه را برای ورود یهودیان باز کردند) می‌جنگیدند، ایستادگی می‌کرد. طبقه اشراف، تحت سیطره استعمارگران حامی صهیونیست‌ها، که دوست استعمار و دشمن ملت بود نه تنها امتیازات داده‌شده به استعمارگران و صهیونیست‌ها را لغو نکرد بلکه به ابزار جرمی در دست



آنها تبدیل شد که هر گاه و هر کجا که می‌خواستند آتش جنگ را برمی‌افروختند و هر زمان که می‌خواستند به آن پایان می‌دادند.

این‌چنین بود که حزب بعث این مصیبت را دلیلی بر آن می‌دانست که آزادی‌ای که ملت درصدد به‌دست آوردن آن است تنها با باز پس گرفتن آن از طبقه اشراف به‌دست می‌آید و اتحاد و یکپارچگی عرب با عقب راندن این طبقه از حکومت حاصل می‌شود. حزب بعث منافع استعمار را با امتیازات طبقه فئودال همراه با استعمار در ارتباط می‌دید؛ طبقه‌ای که از مردم سوءاستفاده می‌کرد و مانع از دستیابی آنها به آزادی می‌شد.

از این‌رو می‌بینیم که حزب بعث از موعظه کردن استعمارگران دست کشیده و اعلام می‌دارد که تنها راه رسیدن به آزادی، اتحاد کامل عرب با رویکردی سوسیالیستی، مبارزه مسلحانه، از میان برداشتن طبقه مستبد فئودال و جایگزین کردن حکومت مردمی است. با گذشت بیش از یک سال از مصیبت فلسطین، نظریه‌پردازان بعث علت این مصیبت را در تنها گذاشتن ملت فلسطین از سوی حکومت‌ها و دسیسه‌چینی از سوی استعمارگران و فئودال‌ها علیه ملت‌های عرب می‌دانستند.

#### ملی‌گرایان عرب

«جنبش ملی‌گرایان عرب» نیز به همین منوال شکل گرفت. این جنبش نیز آزادی فلسطین را در گرو یکپارچگی ملت‌های عرب می‌دید. به دلیل آنکه فلسطینیان در شکل‌گیری این جنبش در سال ۱۹۵۱ سهم بزرگی داشتند «انتقام‌خواهی» را به شعارهای خود اضافه کردند. شعارهای این جنبش عبارت بود از: «اتحاد، آزادی، انتقام، خون، آتش و آهن»؛ اگرچه بعد از مدتی از شدت خشم این جنبش کاسته شد و این شعارها را از قاموس خود پاک کرد.

از آن‌رو که این جنبش بر اتحاد بدون رویکرد اجتماعی تکیه داشت، شاهد آن هستیم که بدون توجه به طبیعت نظام حاکم، اتحاد دو یا چند کشور را مورد تأیید قرار می‌دهد.

این جنبش، کتاب پدر معنوی خود یعنی کنستانتین زریق را که به داشتن اندیشه‌های ملی‌گرایانه مشهور بود، مرجع اصلی تفکرات خود درباره مصیبت فلسطین می‌دانست. این کتاب

معنای مصیبت فلسطین نام داشت.

زریق کتاب خود را در آگوست ۱۹۴۸ منتشر کرد. او در مقدمه کتابش تأکید می‌کند که شکست عرب در فلسطین رویدادی ساده یا پیشامدی ناگوار نیست، بلکه به معنای واقعی کلمه، مصیبت و نکبت است. این رویداد از سخت‌ترین و ناگوارترین پیشامدهایی است که در طول تاریخ طولانی عرب اتفاق افتاده است.

زریق دلایل متفاوتی برای روی‌دادن این اتفاق ذکر می‌کند. برخی از این دلایل عبارت‌اند از:

بی‌توجهی به وجود خطر، به‌کار نگرفتن

تمامی توان امت برای رویارویی با این

قضیه، عدم اطلاع‌رسانی و همچنین

شرکت ندادن مردم در مبارزات. او راه

حل‌های مختلفی را نیز ارائه می‌دهد که در

کوتاه‌مدت محقق می‌گردد. نخستین راه بر

پنج پایه استوار است: بذل توجه بیشتر به

خطر و تصمیم بر مبارزه، استفاده از کلیه


امکانات مادی در این راه، ایجاد اتحاد بین

کشورهای عربی، شریک کردن ملت در

مبارزات، آمادگی برای فداکاری و چشم

پوشی از منافع برای رویارویی با مبارزه.

اما راه‌حل‌های طولانی‌مدت عبارت‌اند از:

  
**زریق کتاب خود را در آگوست ۱۹۴۸  
 منتشر کرد. او در مقدمه کتابش  
 تأکید می‌کند که شکست عرب در  
 فلسطین رویدادی ساده یا پیشامدی  
 ناگوار نیست، بلکه به معنای واقعی  
 کلمه، مصیبت و نکبت است. این  
 رویداد از سخت‌ترین و ناگوارترین  
 پیشامدهایی است که در طول تاریخ  
 طولانی عرب اتفاق افتاده است**

تغییر اساسی در شرایط کشورهای عربی، انقلاب فکری و ایجاد تغییر در تمامی جوانب زندگی

که نظام‌های عربی پیشروی آن را بر عهده گرفته تا خطر صهیونیسم و هر گونه خطر خارجی

دیگر را شناسایی کنند و بر آن فائق آیند و امکان بقا، کرامت و پیشرفت و شکوفایی ملت‌های

عرب را فراهم کنند.

مهم‌ترین ویژگی چنین نظامی عبارت است از اتحاد و پیشرفت صحیح که تحقق یافتنش در گرو آن است که با جان و عمل و نه با زبان و ظاهر، جزیی از جهانی شوی که در آن زندگی می‌کنی و مقدرات خود را به مقدرات آن وصل کرده‌ای. این امر اقداماتی را می‌طلبد که عبارت‌اند از: یافتن راه و شیوه و به‌کار بردن آن برای استفاده حداکثری از امکانات، جدا کردن کامل حکومت از سازمان‌های دینی، به‌کار گرفتن عقل و اندیشه، استفاده از علوم تجربی و بشری و دوری گزیدن از تفکرات و خیالات تخدیرکننده و خیال‌پردازی، آغوش گشودن به روی تمدن انسانی و بهترین دستاوردهای آن که ارزش‌های فکری و معنوی از جمله آنهاست و آزمون‌های بشری، صحت آن را تأیید کرده تا برای ساختن تمدنی جدید از آن استفاده کند؛ یعنی راه‌حلی که رویکردی تجددگرایانه و سکولار دارد و خواهان استفاده از تجارب موفق بشری است؛ به طور خلاصه یعنی راه‌حلی متمدنانه.

اما گام برداشتن در این مسیر از سویی در گرو اصلاحات پیشرو در تمامی جوانب زندگی است که طبیعتاً در مدت‌زمانی طولانی و با روندی کند انجام می‌شود و از سوی دیگر در گرو اقدامات رهبران و مراجع تصمیم‌گیر است که این جنبش اصلاحی را به جلو برانند به شرط آنکه خود نیز به معنای عمیق و دقیق کلمه، خواهان اصلاحات باشند. در صورتی که چنین اصلاح و تغییری در میان مبارزان در راه فلسطین روی ندهد حل ریشه‌ای این مصیبت جهان عرب آرزویی خواهد بود که هرگز تحقق نمی‌یابد.

با گذشت زمان، نظریه‌پردازان جنبش ملی عرب بر فعالیت خود افزودند. دو نفر از رهبران این جنبش مشترکاً کتابی درباره صهیونیسم تألیف کردند و در آن به بررسی دلایل پیش آمدن مصیبت فلسطین پرداختند. آنان دلیل اصلی این مصیبت را تنها در اعلام موجودیت رژیمی تجاوزکار نمی‌دیدند، مصیبت و نکبت واقعی در ضعف و ناتوانی‌ای بود که این امت به آن دچار شده است. این دو معتقدند که این مصیبت، حادثه تاریخی مهم و تلخی است و بیانگر اوضاع نابسامان ملی ما و فساد حاکم بر کشورهای عربی است که در تجزیه کشوری واحد و تسلط یافتن استعمار بر آن و ضعف و از هم پاشیدگی اجتماع ما و واپسگرایی مردم و ناآگاهی ما

نمودار می‌شود.

همچنین نویسندگان این کتاب برآن‌اند که اگر سردمداران و حاکمان عرب آن زمان افراد مخلصی بودند و اندکی جرئت و شجاعت داشتند و چاره‌اندیشی می‌کردند، اگر نظامیان عرب برای تحقق هدف خود در طول نبرد، گامی مهم و عملی برمی‌داشتند و فرماندهی جبهه عرب به شکلی متحد عمل می‌کرد، این شکست رخ نمی‌داد. فلسطین کشوری عربی باقی می‌ماند، دشمن شکست می‌خورد و نیروهایش در هم می‌شکستند. این مؤلفان علت شکست و مصیبت را به ضعف جبهه فلسطینیان و هم‌داستان شدن نیروهای استعمار علیه جبهه عرب محدود نمی‌کنند بدان سبب که در فلسطین و خارج از آن نیرویی یهودیان را سازماندهی می‌کرد. این نیرو از شرایط نابسامان ما و موضع‌گیری قدرت‌های بزرگ سوءاستفاده می‌کرد و توانایی‌های خود را تا آخرین حد ممکن علیه ما به‌کار می‌گرفت.

این مؤلفان برای تأکید و اثبات این نکته یعنی ممکن بودن شکست دشمن صهیونیست، به حقایق استناد می‌کنند که می‌توانند در عرصه ملی‌گرایی مهم باشند از جمله:

- خیانت و دسیسه‌چینی برخی رهبران عرب و کوتاهی دیگر رهبران و کوتاه‌فکری آنان؛ این رهبران مسئله نبرد با یهودیان را تفریحی عادی تلقی کردند؛
- سنگ‌اندازی در راه جنگیدن ارتش‌های کشورهای عربی؛
- جنگ‌هایی که درگرفت ثابت کرد سرباز عرب به‌رغم نداشتن سلاح، ندیدن آموزش‌های لازم و نداشتن تجربه کافی سربازی شجاع است؛
- صهیونیست‌ها از پیروزی‌های نظامی خود اسطوره‌سازی می‌کردند و غرب نیز در مقابل ناآگاهی حاکمان عرب، این اسطوره‌سازی را تأیید می‌نمود؛
- کشورهای عربی آتش‌بس موقت را پذیرفتند این در حالی بود که ارتش این کشورها پیشروی‌های بزرگی را محقق کرده بود. این آتش‌بس به دشمن کمک کرد تا استحکامات و تسلیحات خود را تقویت کند و کفه ترازوی مبارزه را به سود خود سنگین نماید. اما ارتش‌های عربی فرماندهی واحدی نداشتند و مسئولیت‌هایی را که به آنها واگذار شده بود به انجام

نرساندند. نقشه‌های نظامی خود را بررسی نکردند و از فرصت این آتش‌بس برای بهبود بخشیدن به شرایط خود بهره نبردند این در حالی بود که غرب طی این فرصت، اسرائیل را به تجهیزات جنگی مسلح کرد و عرب‌ها را از داشتن چنین تجهیزاتی محروم نمود. با پایان آتش‌بس، ارتش اسرائیل که تا آن زمان استراتژی دفاعی در پیش گرفته بود با تکیه بر برتری کمی و کیفی خود به جبهه عرب حمله کرد و بر تکتک ارتش‌های عربی فائق آمد و توانست در تمامی جبهه‌ها پیروزی را از آن خود کند؛

- صهیونیست‌ها در عرصه‌های مختلف،

عملکرد سیاسی موفقی داشتند.

- مؤلفان در کتاب خود تأکید می‌کنند که دشمن با محاصره اقتصادی ما از پای در نمی‌آید چراکه بسیار قوی‌تر از آن است که در مقابل مشکلات داخلی به زانو درآید. جامعه طرف مقابل ما بیش از واگرایی و ناهماهنگی، از همبستگی و همگرایی برخوردار است. غیرممکن است که دست روی دست گذارد و منتظر بنشیند تا خود را برای رویارویی با آن آماده کنیم؛ طبیعت دشمنی ورزیدن و مبارزه کردن این چنین است.

**عبدالناصر در جایی دیگری از یادداشت‌های خود بر مسئله اتحاد بین کشورهای عربی تأکید می‌کند که تا زمانی که در مقابل دشمنی مشترک ایستاده‌اند هر چقدر تلاش کنند که چهره متفاوتی از خود نشان دهند باز هم سرزمین واحدی هستند که آینده‌ای مشترک خواهند داشت**

این نویسندگان خواستار لزوم آگاهی و هوشیاری و به‌کارگیری تمامی توانمندی‌ها در نبردهای آینده می‌شوند و تأکید دارند که شکست دادن صهیونیست‌ها تنها با حمله ارتش‌های عرب بر مواضع آنها و به قصد در هم کوبیدن دشمن داخل استحکامات خود، محقق می‌شود؛ یعنی درست آنچه در جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد.

### ◆ جمال عبدالناصر

جمال عبدالناصر در مورد قضیه فلسطین مواضعی نزدیک به بعث و ملی‌گرایان عرب داشت و با گذشت زمان به این جنبش نزدیک‌تر شد.

عبدالناصر در سال ۱۹۴۸ وارد عرصه جنگ با فلسطین شد. این افسر جوان مصری که بر نظام حاکم بر کشورش خرده‌گیری‌های بسیاری می‌کرد با شکست مصر در این نبرد از دولت مصر خشمگین‌تر شد.

برای وی به عنوان مدرس تاکتیک‌های نظامی دانشکده افسری مصر، بسیار آسان بود که دریابد جنگ در فلسطین به‌منزله دفاع از خویشتن است. تا زمانی که کشورهای منطقه تحت سیطره چنین حکومت‌هایی هستند آنچه امروز در فلسطین روی می‌دهد می‌تواند در این کشورها نیز رخ دهد.

در جنگ فلسطین و در این سرزمین است که عبدالناصر نخستین گام‌های خود را در راه ملی‌گرایی عربی و پان‌عربیسم بر می‌دارد و از آنچه در این زمان می‌آموزد به‌عنوان درسی شگفت‌انگیز یاد می‌کند. او متوجه می‌شود که ملت‌های عرب همگی با شور و حماسه وارد عرصه مبارزه فلسطین شدند و این‌چنین نتیجه می‌گیرد که این ملت‌ها در مقابل این موضوع، احساساتی مشترک داشتند. عبدالناصر تأکید می‌کند که تمامی ملت‌های عرب سرشکسته و ناامید از جنگ بازگشتند؛ چراکه تمامی عوامل شکست در کشورهای آنان ردپایی داشت؛ همگی آنان تحت سلطه حکومت‌هایی بودند که آنها را به شکست کشانیده بود و باعث سرشکستگی آنان شده بود.

عبدالناصر در جایی دیگر از یادداشت‌های خود بر مسئله اتحاد بین کشورهای عربی تأکید می‌کند که تا زمانی که در مقابل دشمنی مشترک ایستاده‌اند هر چقدر تلاش کنند که چهره متفاوتی از خود نشان دهند باز هم سرزمین واحدی هستند که آینده‌ای مشترک خواهند داشت.

این افسر جوان از خود می‌پرسد: «چرا تلاش‌های ما پراکنده و از هم گسیخته است؟» با گذشت یک‌سال از انقلاب ۲۳ جولای ۱۹۵۲ او به نبرد و ضرورت ادامه آن بیشتر ایمان می‌آورد. دیری نمی‌انجامد که شرایط جبهه عرب در فلسطین از جمله ارتش مصر نابسامان می‌گردد، تا جایی که عبدالناصر در روستایی به نام المنشیه به محاصره درمی‌آید. «تصویری که در مقابل دیدگانم نقش می‌بندد آن است که شرایط سیاسی پایتخت، همچون من است. این محاصره بیش از آنکه بر ما اثر بگذارد بر آن تأثیر نهاده است. ما در منطقه فلوچه محاصره شده‌ایم.»

این موضوع به ارتش مصر خلاصه نمی‌شود. «نیروهای برادران ما اسلحه، وطن و منافع مشترکی دارند. انگیزه مشترکی ما را بر آن داشته که به سرزمین‌های فلسطین بشتابیم این سرزمین در شرایط بخصوصی به سر می‌برد. تمامی حکومت‌های عربی همچون مهره‌های شطرنج شده‌اند. بدون هیچ اراده و قدرتی از خود، به دست بازیگردانان جابه‌جا می‌شوند.» اما ملت‌های عرب که در آخرین صف جنگ ایستاده‌اند قربانیان دسیسه‌ای از پیش تعیین شده‌اند؛ آنچه اتفاق می‌افتد از دید آنها پنهان است. «عبدالناصر استعمار را دشمن شماره یک می‌داند؛ حتی خود اسراییل نیز از آثار استعمار است. اگر فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا نبود، صهیونیسم نمی‌توانست برای خود در آن وطنی بیابد و ایده‌اش برای چنین کاری در حد خیال و وهم باقی می‌ماند و به واقعیت تبدیل نمی‌شد.»

وی بر حسب تجربیات خود درمی‌یابد که گردهای سخت در مقابل جهان عرب است به نام «شک و بی‌اعتمادی»؛ او می‌گوید: «همان دشمن مشترک بذر شک را در دل‌های ما کاشت تا از جنگیدن ما در کنار هم و در جبهه‌ای واحد جلوگیری کند.»

نُه سال بعد از صدور «فلسفه انقلاب» عبدالناصر تأکید می‌نماید: «اتحاد جهان عرب برای ما عاملی سرنوشت‌ساز و برای بن‌گوریون بزرگ‌ترین بلا بود.»

این افسر پرشور مصری پیش‌بینی می‌کند که: «مبارزه ما در جبهه‌ای واحد می‌تواند آنچه را که می‌خواهیم و درصددش هستیم به ما بازگرداند.» اما خود اوست که درمی‌یابد «بزرگ‌ترین

فاجعه آن است که ما از قدرت و توانایی خود بی‌خبریم» و حتی در فهم معنای «قدرت» با مشکل مواجه‌ایم. عبدالناصر می‌گوید: «قدرتمندی به آن معنا نیست که با صدای بلند فریاد بکشیم، بلکه به آن معناست که با استفاده از تمامی عوامل، اقدامات مثبتی انجام دهیم.» او به سه محور به عنوان منبع اصلی «قدرت عرب» اشاره می‌کند: «نخستین مورد آن است که ما مجموعه‌ای از ملت‌های همسایه هستیم که با یکدیگر پیوند مادی و معنوی داریم. ملت‌های ما ویژگی‌ها، صفات و تمدنی دارند که سه دین مقدس آسمانی در آن ظهور کرده که در صورت دستیابی به جهانی با صلح و ثبات، نمی‌توان این ادیان را نادیده گرفت.»

اما منبع دوم قدرت عرب موقعیت استراتژیک و مورد سوم نفت «قلب تپنده تمدن بشری است». در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۹۵۳ عبدالناصر در «باشگاه فلسطین» اسکندریه سخنرانی‌ای ایراد

کرد که در آن به دلیل اصلی پیدایش «مصیبت فلسطین» پرداخت. او بیان داشت که این رخداد شوم نتیجه اکتفا کردن ما به سخنرانی‌های کوبنده و پرشور و غافل شدن از اقدام کردن است.



**عبدالناصر استعمار را دشمن شماره یک می‌داند؛ حتی خود اسرائیل نیز از آثار استعمار است. اگر فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا نبود، صهیونیسم نمی‌توانست برای خود در آن وطنی بیابد و ایده‌اش برای چنین کاری در حد خیال و وهم باقی می‌ماند و به واقعیت تبدیل نمی‌شد.**

در ۲۸/۲/۱۹۵۵ گردان ۱۰۱ اسرائیل به رهبری آریل شارون دست به حمله نظامی علیه غزه زد. نتیجه این حملات، شهادت ۴۰ فلسطینی و مصری بود. صبح روز بعد، انتفاضه مردمی به مدت سه روز سراسر غزه را در بر گرفت و

تنها بعد از اینکه عبدالناصر از طریق فرماندار نظامی شهر سعد حمزه درخواست کرد مردم به جنبش خود پایان دهند، فروکش کرد.

این حمله و انتفاضه، عبدالناصر را مجبور به توقف کرد و بر آن داشت که بیشتر در مورد



شرایط رژیم صهیونیستی و خطری که از سوی آن جهان عرب را تهدید می‌کند و عمق رابطه بین این رژیم و امریکا، درنگ کند. این رهبر مصری به یاد می‌آورد که چگونه امریکا از مسلح کردن مصر سر باز زد و در عین حال اسلحه و تجهیزات نظامی به اسرائیل رسانید. از این‌رو عبدالناصر پی برد رابطه محکمی بین اسرائیل و امریکا وجود دارد و به همین دلیل خطر اسرائیل را جدی گرفت و از امریکا قطع امید کرد و راه «اردوگاه سوسیالیستی» شرق را در پی گرفت که این اردوگاه به درخواست رهبر مصر برای دستیابی به سلاح به سرعت پاسخ مثبت داد.

عبدالناصر یک ماه بعد از حمله اسرائیل یگان فداییان فلسطین را تشکیل داد و فرماندهی این یگان‌ها را به سرهنگ دوم مصطفی حافظ سپرد که او نیز از هموطنانش بود. این یگان‌ها در عمق سرزمین‌های اشغالی به اسرائیل حمله کردند. در پی این نبرد تعداد زیادی از نیروهای اسرائیلی کشته شدند و خسارت‌های جبران‌ناپذیری به ارتش این رژیم وارد آمد. تعداد کشته شدگان اسرائیلی این حمله با تعداد کشته‌شدگان اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ برابری می‌کرد و حتی از این تعداد نیز بیشتر بود.

حمله اسرائیل و انتفاضه مردمی زخم عمیقی در دل عبدالناصر ایجاد کرده بود. به همین علت است که او در سخنرانی خود در دانشکده افسری قاهره در تاریخ ۱۹۵۵/۳/۲، علت شکست نظامی اعراب در فلسطین (۱۹۴۸) را در قبول آتش‌بس از سوی طرف عربی می‌داند؛ چراکه اسرائیل از این فرصت برای تحکیم مواضع و افزایش توان نظامی خود استفاده کرد. پس از ۹ سال عبدالناصر اعلام می‌دارد: «انگلیس ما را مسلح می‌کرد اما به یکباره از ما روی گرداند و ما را از سلاح محروم کرد.»


او همچنان دلیل شکست سال ۱۹۴۸ را در قبول آتش‌بس می‌بیند؛ او در سخنرانی ۱۹۶۳/۷/۲۵ که در برابر اعضای مجلس قانون‌گذاری در نوار غزه ایراد می‌کند به بررسی دلایل این شکست می‌پردازد: «شاید این جبهه عربی بود که وارد طرح تقسیم شد. ارتش مصر در این نبرد به موازات ساحل حرکت می‌کرد تا نقشه تقسیم را اجرا کند.» او اضافه می‌کند: «اعراب

بیش از یهود در مصیبت سال ۱۹۴۸ نقش داشتند. این یهودیان امروز در مقابل جهان ایستاده اند و ادعا می‌کنند که جنگیده‌اند و زمام جنگ ۱۹۴۸ را به دست گرفته‌اند.»

عبدالناصر باز هم با وضوح بیشتری به این موضوع می‌پردازد و می‌گوید: «در سال ۱۹۴۸ ما موقعیت‌های بسیاری را از دست دادیم و برای حفظ آن تلاش نکردیم.» عبدالناصر به عمق موضوع می‌پردازد و می‌گوید: «نبرد سال ۱۹۴۸ نبردی از دست رفته است. این اسرائیل نبود که در این نبرد می‌جنگید، طرف اصلی این جنگ استعمار بود که با ما مبارزه می‌کرد. ما در این جنگ از خود اختیاری نداشتیم و آزاد نبودیم.»

او به مسئله اسلحه هم می‌پردازد و می‌گوید: «زمانی که وارد جبهه جنگ ۱۹۴۸ شدیم حتی یک تانک هم نداشتیم. اسرائیل هم مثل ما بود. اما پس از مدتی اسرائیل توانست از کشورهای غربی تانک و آتشبار بگیرد. این در حالی بود که تجهیزات ما رو به اتمام بود و نمی‌توانستیم آن را تجدید کنیم. در مقابل یهودیان هم ما را به سخره می‌گرفتند. یهودیان فقط اسرائیلی‌ها نیستند بلکه اسرائیلی‌ها و کسانی هستند که پشت اسرائیل ایستاده‌اند.»

او سپس مسئله توانایی رزمی را بررسی می‌کند و می‌گوید: «فرماندهی که توانایی ندارد و در مقابل مردم خود را توانمند جلوه می‌دهد و فرماندهی که امیدی به پیروزی ندارد و وانمود می‌کند که در چند قدمی پیروزی است، مرتکب خیانت شده است.»

  
**عبدالناصر تأکید می‌نماید: «اتحاد  
جهان عرب برای ما عاملی  
سرنوشت‌ساز و برای بن‌گوریون  
بزرگ‌ترین بلا بود.»**

او می‌گوید: «اگر در سال ۱۹۴۷ در مورد جنگ ۱۹۴۸ برنامه‌ریزی می‌کردیم این اتفاق شوم رخ نمی‌داد. اما هیچ‌کس حساب هیچ‌چیز را نکرده بود. در مصر ۱۰ روز یا یک هفته قبل از جنگ تصمیم گرفته شد که وارد جبهه شویم. نه مهماتی داشتیم و نه خطوط امدادی؛ من خودم به غزه می‌رفتم تا برای سربازان زیتون و پنیر بخرم، چون پشت جبهه نیرویی برای این کار

وجود نداشت.»

همین مسائل عبدالناصر را بر آن می‌دارد که آرزو کند ای کاش هیچ‌گاه وارد عرصه نبرد سال ۱۹۴۸ نشده بود و ای کاش مصر سلاح و تجهیزات به مردم فلسطین داده بود تا آنها خود بجنگند.

۲۰ روز قبل از این سخنرانی، عبدالناصر در «کنگره ملی مردمی» درباره الجزایر سخنرانی کرد و به اختصار به شکست ۱۹۴۸ پرداخت: «ما شکست خوردیم چون آمادگی نبرد نداشتیم حتی بعضی تصور می‌کردند به تفریح و هواخوری آمده‌اند.»

در سخنرانی که او در یگان ششم ایراد کرد (۱۹۶۴/۲/۲۲) به مسئله‌ای اشاره کرد که نشانی است بر طرفداری بریتانیا از صهیونیست‌های فلسطین که این امر نقش مهمی در تقویت یهودیان و تضعیف فلسطینیان داشت: «نیروهای تحت‌الحمایه بریتانیا در ۱۴ می ۱۹۴۸ فلسطین را ترک کردند. در آن زمان یک‌سوم ساکنان، یهودیان مسلح بودند در حالی‌که دوسوم ساکنان، عرب‌هایی بودند با دستانی خالی از سلاح.»

#### ◆ چپ‌گرایان عرب و مصیبت فلسطین

احزاب کمونیست عرب، با وجود موافقت با طرح تقسیم مایل نبودند وارد جنگ ۱۹۴۸ شوند و شکست جبهه عرب را قابل پیش‌بینی می‌دانستند.

حدتو - مخفف نام بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان مارکسیستی مصر در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی - بر آن بود که جنگ ۱۹۴۸ فلسطین، به بهانه‌ای در دست سازمان‌های بین‌المللی بدل می‌شود تا به استناد آن، استمرار حضور نیروهای بریتانیا در فلسطین را توجیه کنند و درهای فلسطین را به روی نیروهای امریکا بگشایند.

علاوه بر آن این جنگ زمینه را فراهم کرد تا آن دسته از اهداف استعمارگران که تا آن زمان محقق نشده بود، تحقق یابد.

پس از آن یکی از رهبران کمونیست لبنانی - بنابر طبیعت روابط این‌گونه حزب‌ها با فلسطین -

به موضوع فلسطین می‌پردازد و آن را توطئه‌ای استعماری- صهیونیستی علیه این سرزمین می‌داند. اما کوتاه‌فکری و دید محدود حزب کمونیست لبنان مانع از آن می‌شد که به ابعاد سیاسی، ملی و واقعی مسئله بپردازد. اهمیت این ابعاد به آن سبب بود که در طولانی‌مدت در تشدید توطئه علیه فلسطین و شکل‌گیری رژیم بیگانه در این سرزمین‌ها نقش بسزایی داشت. در آن زمان حزب کمونیست لبنان قضیه فلسطین را تلاشی استعماری برای مستعمره باقی ماندن این سرزمین می‌دانست تا از طریق آن، پایگاه‌های استعمار در کشورهای عربی تثبیت شود و نقشه‌های شوم آنها اجرا گردد.

همگامی برخی رهبران عرب با دولت‌های استعمارگر و آمادگی برای اجرای نقشه‌های آنها انعکاسی قوی در سیاست‌ها و فعالیت‌های ضداستعماری حزب داشت؛ چراکه حزب، استعمار را بزرگ‌ترین خطر برای خود می‌دانست. اما در عین حال بعد دیگر قضیه فلسطین، یعنی بعد ملی آن را هم از نظر دور نمی‌داشت.

این حزب در جولای ۱۹۴۸، بیانیه‌ای صادر کرد و در آن اعلام نمود که این جنگ توطئه‌ای بزرگ است که هدفش ممانعت از برپایی دولت مستقل فلسطینی در سرزمین‌های عربی است. با وجود آنکه حزب کمونیست لبنان در مورد جنگ ۱۹۴۸ فلسطین موضعی محافظه‌کارانه اتخاذ کرده بود، اما کمونیست‌های لبنان از مصیبت فلسطین در هراس بودند و در همان ابتدای رخداد مصیبت فلسطین به آن پرداختند و کتاب‌هایی هم در این مورد به رشته تحریر درآوردند. یکی از نویسندگان کمونیست در این باره می‌گوید: «ما بدون طرح و برنامه قبلی وارد عرصه جنگ فلسطین شدیم و هدف‌ها و مقاصدمان با یکدیگر مخالف و حتی در تضاد بود. درحالی‌که دشمن ما هدف واحدی را دنبال می‌کرد. تلاش‌ها و اقدامات ما به صورت هماهنگ نبود اما دشمن به صورت منظم عمل می‌کرد. ما توانایی‌های دشمن را دست‌کم گرفتیم و خود را به خوش‌بینی زدیم؛ دولت‌های عربی هم واقعیت‌ها را از چشم مردم پنهان می‌کردند تا مبادا ناتوانی‌شان برملا شود. در تهیه تدارکات، تجهیزات و امداد و کمک‌های پزشکی نیز کوتاهی کردیم.»

این نویسنده کمونیست لبنانی، ارتش عرب را مسئول این شکست نمی‌داند: «هیچ کس نمی‌تواند دفاع جانانه ارتش ما در ابتدای جنگ را انکار کند. در اوایل جنگ، ارتش ما ضربات سختی بر پیکر اسرائیل وارد کرد. لشکریان ما تا دروازه‌های پایتخت دشمن رسیده بودند و نزدیک بود تمامی نیروهای دشمن را در هم بشکنند. اما ورق برگشت، گویی بر سر فرماندهان جنگ، آب سرد ریختند، آتش‌بسی که اعلام شد به هیچ‌وجه به سود خواسته‌های ما نبود.»

این نویسنده معتقد است قبول آتش‌بس به منزله زدن مهر تأیید بر طرح تقسیم بود؛ علاوه بر این، آتش‌بس، شکست سیاسی عرب‌هایی بود که آن را پذیرفتند.

صهیونیست‌ها برای مدت ۱۰ روز از فشار ارتش حماسه‌ساز عرب راحت شدند و از این فرصت برای بهبود بخشیدن به شرایط و افزایش توان خود استفاده کردند. هم‌پیمانان آنها هم به آنها کمک کردند اما کشورهای عربی در همین زمان، وقت خود را صرف برگزاری کنفرانس، نشست و سخنرانی نمودند.

این نویسنده لبنانی به این نتیجه می‌رسد که سیاست کشورهای عربی تا زمانی که برگرفته از خواسته‌ها و اهداف مختلف و متضاد است، قدرتمند نخواهد بود. او می‌گوید: «سرمنشأ تمامی مشکلات و بدبختی‌هایی که جهان عرب با آن دست به گریبان است نادانی است... وطن‌پرستی، شور و حماسه و تعصب صرف نیست بلکه آگاهی داشتن و شناخت ارزش‌ها و توانایی‌های خویشتن است. دلیل دوم راه یافتن و سیطره احساسات مذهبی بر زندگی، عواطف، تفکر و نظام‌های حکومتی ماست. هیچ اقدام ملی، اجتماعی و یا فرهنگی نیست که ما انجام داده باشیم مگر آنکه دین در آن راه یافته باشد؛ به‌گونه‌ای که حتی از احساس دینی صرف خارج شده و به شکل تعصبی شدید نسبت به عقاید ماورایی درآمده و سبب سوم این رویداد تلخ عدم ثبات دولت‌های عربی، عدم پایبندی به قوانین، فقدان اعتماد بین ملت و دولت و عدم همکاری صادقانه بین دولت‌های عربی است که این امر به عدم همکاری بین دولت‌ها منجر می‌شود.»

این نویسنده مصیبت فلسطین را پایان بازی نمی‌داند؛ او این جنگ را نبردی می‌داند که تمامی

درهای امید را به روی ما بسته است.

وی معتقد است ما باید نیروهایمان را برای مبارزه‌ای سخت و طولانی آماده کنیم و از عمل کردن بدون برنامه و بی‌حساب خودداری نماییم؛ چراکه فاجعه فلسطین تنها خطری نیست که موجودیت اعراب را تهدید می‌کند.

نویسنده توجه‌ها را به این نکته جلب می‌کند که پیروزی به‌زودی محقق نمی‌شود. عواملی که

منجر به بروز این فاجعه شد سخت‌تر و سنگین‌تر از آن است که به راحتی از میان برداشته شود؛ این عوامل مدت‌هاست که روی یکدیگر انباشته شده و استعمار تمام سعی خود را صرف تحکیم آن کرده و نظام‌های اجتماعی پوسیده و نخ‌نما شده ما نیز دور آن تنیده شده است.

وی به طور خلاصه اشاره می‌کند که فنودالیسم، گرایش‌های دینی و نادانی، عواملی هستند که ما را به سوی عقب ماندگی سوق می‌دهند؛ سنت‌هایی که عوام می‌ترسند مبدا تقدس آنها از بین بروند؛ بایدهایی که به جوامع، نظام‌های سیاسی، اداری و اقتصادی ما تحمیل شده و طبقات آزمندی که بر اجتماع مسلط شده‌اند نیز از این جمله‌اند.

دولت‌های عربی به‌طور مداوم در همه شرایط نسبت به مسئله فلسطین موضع حمایتی خود را حفظ نکرده‌اند. حتی حمایت‌های آنان نیز چندان به نفع فلسطین و تحقق خواست فلسطینیان نبوده است. در بیشتر موارد این مسئله همچون ورق‌های در دست این حکومت‌ها بوده است و به جای آنکه به فلسطینیان به‌عنوان طرف اصلی بنگرند بیشتر از جنبه قومیت‌گرایی نیم‌نگاهی به آن داشته‌اند.

این اندیشمند کمونیست، راه خروج از این بن‌بست را در جنبش عربی بر مبنای دموکراسی و اتحاد عرب می‌داند؛ از این‌رو است که در نخستین گام، اندیشمندان عرب را به بیرون آمدن از

انزوا و وارد شدن به عرصه سیاست تشویق می‌کند.

او تأکید می‌نماید: «باید مبارزه اجتماعی بر مبارزات سیاسی حزبی پیشی بگیرد، چه فایده‌ای در حزب‌گرایی و وجود احزابی نهفته است که افراد در آن سرگرم جنگ و جدل درباره امور اجتماعی، نظام‌های اقتصادی و مفاهیم دینی و اعتقادی هستند؟»

این نویسنده نسبت به پدیده خدانگاری حکمرانان عرب هشدار می‌دهد و به شروط موفقیت احزاب سیاسی اشاره می‌کند که عبارت‌اند از ارزش قائل شدن برای شهروند عرب و تقلید نکردن از دیگران.

او بر آن است که جهان عرب نیازی مبرم به مکتبی اخلاقی، اجتماعی و تلاش دسته‌جمعی برای نهادینه کردن فعالیت‌های حزبی و آگاهی‌بخشی به افکار عمومی دارد.

او به موضوع اتحاد سیاسی اعراب می‌پردازد و معتقد است که این اتحاد باید اتحادی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باشد؛ دستیابی به چنین هدفی همچون خیال و رؤیا باقی مانده و آنان که چنین رؤیایی در سر می‌پرورانند باید بدانند که برای رسیدن به هر هدفی باید از راهش وارد شد.

او مجدداً به ساختار و ویژگی‌های حزب سیاسی مطلوب باز می‌گردد و می‌گوید: «حزب ایده‌آل، حزب برآمده از توده مردم با رویکردی سکولار و پیشروانه است که در مقابل ستم تسلیم نشود و در مقابل تروریسم از خود نرمش نشان ندهد تا بتواند در جهان عرب جامعه‌ای متحد ایجاد کند که از روحیه‌ای مبارز برخوردار باشد.»

کریم مروه متفکر کمونیست، در پنجاهمین سالگرد مصیبت فلسطین، عوامل مؤثر در بروز آن را در سه محور بررسی می‌کند:

۱. طرح ملی فلسطین از ابتدا با طرحی به نام طرح صهیونیسم روبه‌رو بود که بیشتر کشورهای جهان از عثمانی گرفته تا کشورهای استعمارگر حاضر در منطقه از آن پشتیبانی می‌کردند. این طرح تنها در یافتن وطن برای یهودیان خلاصه نمی‌شد؛ چراکه از زمان‌های دور، وطن یهودیان همان مکانی بود که در آن زندگی می‌کردند، همان‌جایی که به کسب‌وکار مشغول

و در آن شناخته شده بودند. طرح صهیونیسم از همان ابتدا طرحی استعماری بود و اهداف استعمار را دنبال می‌کرد. فلسطین نیز در این میان تنها یک بهانه بود.

۲. طرح ملی فلسطین بین مسئله‌ای فلسطینی-عربی در نوسان بود. خطای بزرگ نیروهای فلسطینی در آن بود که عده‌ای آن را تصمیم مستقل فلسطینی می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را موضوعی متعلق به کل جهان عرب می‌شمارند. این سرگشتگی و شک که در طرح ملی فلسطینیان و قرار گرفتن آن بر سر دوراهی به‌وجود آمد، با وجود تمامی دستاوردهایی که در عرصه بین‌الملل و جهان عرب داشت، موجب تضعیف فلسطینیان شد.

۳. دولت‌های عربی به‌طور مداوم در همه شرایط نسبت به مسئله فلسطین موضع حمایتی خود را حفظ نکرده‌اند. حتی حمایت‌های آنان نیز چندان به نفع فلسطین و تحقق خواست فلسطینیان نبوده است. در بیشتر موارد این مسئله همچون ورقی در دست این حکومت‌ها بوده است و به جای آنکه به فلسطینیان به‌عنوان طرف اصلی بنگرند بیشتر از جنبه قومیت‌گرایی نیم‌نگاهی به آن داشته‌اند.

### ◆ سنت‌گرایان و مصیبت فلسطین

در زمان دبیرکلی عبدالرحمن عزام اتهامات زیادی به اتحادیه عرب وارد شد. او سال‌های سال سکوت پیشه کرد و بعد از مدت‌ها که لب به سخن گشود معتقد بود که اختلافات موجود میان رهبران عرب طی جنگ ۱۹۴۸ فلسطین نشانه‌ای بود بر جدایی و واگرایی که ملت‌های عرب در آن روزها از آن رنج می‌بردند. علاوه بر آن اکثر کشورهای عربی زیر یوغ اشغالگران اجنبی بودند. بسیاری از رهبران عرب نیز هم و غمی به جز تأمین رضایت اربابان استعمارگر خود نداشتند. پایتخت‌های کشورهای عربی هم گرد لندن، پاریس و واشنگتن می‌گشتند.

بدین ترتیب عزام، تمامی مسئولیت‌ها را متوجه حاکمان عرب می‌داند و اتحادیه عرب را این‌گونه تبرئه می‌نماید: «آنچه برای من مهم است این است که جهان عرب را گرد محوری واحد که اتحادیه عرب است متحد کنم؛ اتحادیه عرب که به دست خود من پایه‌گذاری شد و از زمان



تأسیس، دبیرکل آن بوده‌ام سعی کرده‌ام نظام دبیرخانه آن نظامی انقلابی باشد. نمی‌خواهم بگویم که اتحادیه عرب در مورد لیبی موفق شد و در قضیه فلسطین شکست خورد.»

سپس به موضوعی می‌پردازد که از دید او خطرناک‌ترین مسئله‌ای است که جهان عرب را تهدید می‌کند؛ یعنی آنکه برخی رهبران عرب چهره قهرمانی پوشالی از خود ساختند. حتی برخی از آنها از جلسات کمیسیون سیاسی اتحادیه عرب بیرون می‌آمدند و در مصاحبه با خبرنگاران جزییات گفت‌وگوهای محرمانه‌ای را که در آن شرکت کرده بودند فاش می‌کردند. او می‌گوید در برخی موارد طرح‌ها و برنامه‌های سیاسی علیه استعمار را که در مورد آن به اتفاق نظر رسیده بودیم برملا می‌کردند. این در حالی بود که دسیسه‌ها و توطئه‌های استعمارگران منافع ما را تهدید می‌کرد.

به نظر می‌رسد برای مدتی طولانی طی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ اختلافی قدیمی بین عزام و نخست وزیر عراق، نوری سعید، وجود داشت؛ به همین دلیل عزام با لحنی شدیدتر به او حمله می‌کرد. عزام بیان می‌دارد: «نوری سعید تصور می‌کرد می‌تواند اتحادیه عرب را به آلت دست استعمارگران و اجانب تبدیل کند، اما من توانستم در مقابل تمامی اقدامات او بایستم.»

عزام نقطه برخورد خود با سعید را این‌گونه توصیف می‌کند: «من می‌خواستم اتحادیه عرب از آن تمامی ملت‌های عرب باشد. اما نوری سعید بارها تلاش کرد مرا در تنگنا قرار دهد و مجبور به استعفا کند. این من بودم که به تلاش‌ها و اقدامات او اهمیت ندادم.»

او داستان برخورد خود با وی را این‌چنین شرح می‌دهد: «زمانی که در پی اعلام آتش‌بس اولیه در سال ۱۹۴۸ شرایط فلسطین رو به وخامت رفت، نوری سعید در دبیرخانه اتحادیه عرب سخنرانی ایراد کرد و در نشست کمیسیون سیاسی به شدت به من حمله کرد. من هم نتوانستم جلوی خودم را بگیرم و با عصبانیت پاسخ او را دادم و او را به توطئه علیه فلسطین و اجرای نقشه‌های انگلیس و صهیونیسم جهانی متهم کردم. نوری سعید از خودش دفاع کرد اما من فریاد زدم و گفتم نوری! ساکت باش! من اینجا هستم تا در برابر توده‌های مردم عرب، توطئه تو علیه ملت فلسطین را برملا کنم. نوری هم ساکت شد و دیگر چیزی نگفت.»

به نظر می‌رسد عزام در اینجا فقط از نوری سعید انتقاد می‌کند و از دیگر رهبران عرب سخنی به‌میان نمی‌آورد. اول به دلیل آنکه بر سر رهبری جهان عرب نزاعی طولانی بین عراق و مصر درگرفته بود. دوم آنکه نوری سعید درگذشت و نتوانست به عزام پاسخ دهد. سوم به آن دلیل که نظامی که سعید از چهره‌های قدرتمند آن محسوب می‌شد در ۱۹۵۸ از بین رفت، پس برای عزام سخت نبود که او را محکوم کند و مسئولیت شکست ۱۹۴۸ را متوجه او سازد. شاید آنچه عزام را این‌چنین با سعید دشمن کرده بود آن بود که او به رهبران انقلاب جولای ۱۹۵۲ مصر اصرار کرده بود عزام را از ریاست دبیرخانه اتحادیه عرب برکنار کنند؛ اما این مسائل، کوتاهی اتحادیه عرب را در مورد جنگ ۱۹۴۸ به ویژه تهیه اسلحه و تجهیزات نظامی برای رزمندگان فلسطینی که در مقابل چریک‌های مسلح صهیونیست (هاگانا، ایرگون، اشترن) مبارزه می‌کردند، توجیه نمی‌کند. این نبردهای چریکی از زمان

یکی از سیاستمداران مصری که از مقامات بلندپایه «حزب آزادگان طرفدار قانون اساسی» مصر بود و محبوبیت از دست‌رفته خود را در خارج از مصر جست‌وجو می‌کرد، این چنین به عوامل مصیبت فلسطین می‌پردازد:

- همداستانی برخی از کشورها و در رأس آنها امریکا و انگلیس برای غلبه بر فلسطین و گشودن راه یهود به سوی آن و اعطای کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها
- عدم آمادگی کشورهای عربی برای وارد شدن در عرصه جنگ
- تنظیم قراردادهای سودجویانه خرید و فروش اسلحه بوسیله عرب‌ها
- به‌دست گرفتن فرماندهی ارتش‌های عربی از سوی افسران غربی

صدور قطعنامه تقسیم از سوی سازمان ملل (۱۹۴۷/۱۱/۲۹) و با ورود ارتش‌های عربی به فلسطین (۱۹۴۸/۵/۱۵) آغاز شد.

یکی از سیاستمداران مصری که از مقامات بلندپایه «حزب آزادگان طرفدار قانون اساسی» مصر بود و محبوبیت از دست‌رفته خود را در خارج از مصر جست‌وجو می‌کرد، این‌چنین به عوامل مصیبت فلسطین می‌پردازد:

- همداستانی برخی از کشورها و در رأس آنها امریکا و انگلیس برای غلبه بر فلسطین و گشودن راه یهود به سوی آن و اعطای کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها؛

- عدم آمادگی کشورهای عربی برای وارد شدن در عرصه جنگ؛

- تنظیم قراردادهای سودجویانه خرید و فروش اسلحه به‌وسیله عرب‌ها؛

- به‌دست گرفتن فرماندهی ارتش‌های عربی از سوی افسران غربی.

این‌چنین بود که بریتانیا با عنوان تحت‌الحماگی، فلسطین را به بازی گرفت و رهبران عرب نیز جاهلانه یا عمدتاً برای تأمین منافع مالی خود به دنبال سیاست‌های استعمار رفتند.

این سیاستمدار مصری برای دوری‌گزیدن از خطر صهیونیسم پیشنهادهای آرایه می‌دهد که اولین و مهم‌ترین آنها عبارت است از تحریم اقتصادی اسرائیل، چراکه این رژیم نمی‌تواند بدون در دست داشتن بازار کشورهای عقب‌مانده پیرامونش به حیات خود ادامه دهد؛

بند دوم: مسیحیان و مسلمانان باید خود را از آموزش‌های مخربی که صهیونیست‌ها درصدد گسترش آن هستند مصون نگه دارند؛

بند سوم: تلاش برای تحریم و مبارزه با فراماسونری در کشورهای عربی و کنفرانس‌های سازش؛

بند چهارم: سازش با اسرائیل گناهی نابخشودنی است و معنای آن انجام مبادلات تجاری و تعامل با این رژیم‌هاست که در این صورت این فرصت برای اسرائیل فراهم می‌شود که بازارهای ما را به تصرف خود درآورد، دارایی‌های ما را غارت کند و اراده ما را به سخره گیرد. هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند ما را مجبور به صلح و سازش کند؛

بند پنجم: عمران «سینا»:

بند ششم: تصویب قوانین علیه کسانی که ثابت کرده‌اند اقداماتشان به نفع صهیونیسم است؛ سیاستمدار مصری در بند هفتم خواستار تحریم تمامی بازرگانان یهودی و تمامی شرکت‌ها و نمایندگی‌هایی می‌شود که با اسرائیل همکاری می‌کنند؛ در بند هشتم خواهان آن است که زبان عربی زبان مشترک تمامی مسلمانان برای بازرگانی، صنعت و گفت‌وگو باشد؛ وی بند نهم را به ضرورت تقویت و تحکیم ارتش مصر اختصاص می‌دهد.

در بند دهم بر ضرورت همبستگی ملت‌های اسلامی با کشورهای عربی در مواجهه با اسرائیل تأکید می‌کند و در پایان، در بند یازدهم خواستار آن می‌شود که عرب‌ها از شرکت در طرح‌های دفاعی مشترک که فرصت را برای ورود اسرائیل به کشورهای منطقه فراهم می‌سازد بر حذر باشند.

### ◆ نزار قبانی و دلایل مصیبت فلسطین

شاید بتوان گفت نزار قبانی، شاعر بزرگ عرب به زیبایی به دلایل بروز مصیبت فلسطین پرداخته است. او در شاهکار خود «عشق و نفت» می‌گوید:

اگر در جنگ شکست خوردیم، عجبی نیست

چراکه ما با تمامی سخنوری‌های یک شرقی در آن پا نهادیم

با تمامی اشعار حماسی که حتی قادر به کشتن پشه‌ای نیست

ما وارد جنگ شدیم

با منطق طبل و رباب

شاعر در شعر «راز رنج ما» این چنین می‌گوید:

فریاد ما بلندتر از صدایمان

و شمشیرمان بلندتر از قامتمان است

وی در پرداختن به این موضوع به شکلی واضح‌تر این چنین می‌سراید:

خلاصه قضیه

در عبارتی نهفته است

ما جامه تمدن پوشیدیم

اما روحمان در جاهلیت باقی مانده است

این شاعر عرب از لعنت فرستادن بر تقدیر و سرنوشت ابراز تعجب می‌کند:

اگر شکست خوردید

به زمانه نفرین نفرستید!

خداوند پیروزی را از آن هر کس که بخواهد می‌کند

شما آهنگری ندارید

که برایتان شمشیر بسازد

قبنانی برای فقدان دموکراسی، سرکوب شهروندان و پایمال کردن حقوق و آزادی‌هایشان

مرثیه می‌سراید و آرزو می‌کند ای کاش این فرصت برایش فراهم می‌شد که به سلطان بگوید:

ای سرورم! سلطان!

سگ‌های شکاری‌ات جامه‌ام را از هم دریده‌اند

خبرچین‌هایت دمام در پی من‌اند

کنجکاو‌ی‌شان به دنبال من

گام‌هایشان به دنبال من

همسرم را به سؤال می‌گیرند

نام دوستانم را می‌نویسند

با کفش کتک می‌خورم

سربازانت مرا مجبور کردند که کفش‌هایم را بخورم

ای سرورم... ای سرورم! سلطان!

در جنگ دوبار شکست خوردی

از آن رو که نیمی از ملت ما زبان ندارند

از آن رو که تو از انسان‌ها بریده‌ای  
 او این چنین نتیجه می‌گیرد که:  
 یهودیان از مرزهای ما وارد سرزمینمان نشدند  
 آنها  
 همچون موریانه از چشمانمان بیرون آمدند  
 او بر نفت عرب که تبدیل به اسلحه می‌شود افسوس می‌خورد:  
 نفت زیر پای کنیزکان جاری است  
 وی پس از آنکه بر اتحاد از دست‌رفته عرب می‌گرید، راه‌حل را در ظهور نسلی پرخروش  
 می‌بیند:

نسلی می‌خواهیم که آفاق جهان را رستگار کند  
 ریشه‌های تاریخ را پاک کند  
 ریشه‌های اندیشه را پاک کند  
 نسلی می‌خواهیم که با چهره‌ای متفاوت بیاید  
 از گناهان کسی درنگزد... نبخشاید  
 تسلیم نشود... دورویی را نشناسد  
 نسلی می‌خواهیم طلایه‌دار، قدرتمند!